

- صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آتیه (تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
- مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم
- سردبیر: رضا جمیلی
- معاون سردبیر: میترا فردوسی
- مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
- صفحه آرایی: کتایون رحیمی
- ویرایش عکس: شبنم رضوانی
- ویرایش متن: مریم مهداد
- تحریریه: مسعود شاه حسینی، نسرين ظهیری
- مجتبی کاوه، امیراحسینی، صدرا محقق
- لی لی اسلامی، مسعود مشایخی، امین جلالوند
- حمیدرضا عبدالوند، فاطمه علی اصغر، مهدی شادمائی
- عاطفه شمس، عماد عزتی، عبدالله مقدمی
- احسان رحیمزاده، مهرآذین بشیری، ارد، مریم طالبی و...
- با تشکر از: بیژن رمضانلی، ابراهیم باقری
- صولت فروتن
- نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
- شماره ۲۲، طبقه پنجم
- تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
- www.Atiyehnoweekly.ir
- چاپ: هنر سرزمین سبز
- آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱
- ناظر چاپ: علی توتونی



نسرین ظهیری

روزنامه نگار

نجیبه نرفت

نجیبه خانم طبقه سوم زندگی می کند، دخترش هم طبقه چهارم. صدای دایره که بلند شد، همسایه ها ریختند جلو مجتمع تا دختر و داماد نجیبه را بدرقه کنند. آن ها راهی زیارت خانه خدا بودند. بوی اسفند و دود و دم همسایه ها، صبح گرم کوچه را مالایم کرده بود. صدای صلوات قطع نمی شد و کسی همراهی خوانی می کرد، محض بدرقه حاجی ها. نجیبه خانم هم سینی سینی شربت به لیمو تعارف می کرد و تددتند لب می جنباند: «قربون قدماتون. قربون لب و دهنتون که بوی صلوات گرفته، قربون نفستاتون که دخترم را بدرقه کردید و صبحی بی خواب شدید، قربون...» نجیبه خانم تا قربان تک تک همسایه ها نرفت، ول کن معامله نبود. شوقی از توی قربان صدقه هایش می ریخت و همسایه ها را ثابت قدم تر می کرد تا نه مراسم بدرقه خوانی بمانند، وقتی مسافرها خواستند سوار ماشین شوند، شوق و ذوق نجیبه جایش را داد به گریه های گرم و چشم های خیس. نجیبه، دختر را بغل کرده بود و می گفت سلام من رو به خدا برسون و دختر گله می کرد که «مادر نباید تصمیمت رو عوض می کردی، باید تو هم میومدی تا همراه و هم سفر باشیم. وقتی مادر پیرم نرفته باشه، من کجا برم آخه.» نجیبه تددتندی می گفت عیب نداره عیب نداره، دیگه راهی خانه خدا هستی، دلت به دل باشه، فکر من نباش. خدا همین دوروبرا هوای من رو داره. بعد آهسته تر گفت، ول کن تا همه همسایه ها همه چیزرو نفهمیدن، برو به سلامت. به تندرستی برگرد. ماشین مکهای هاته کوچه پیچید سمت راست و رفت و همسایه ها بساط گلاب و اسفند و شربت را جمع و جور کردند و رفتند. نجیبه خانم ناگهان یواش شد. سینی بی شربت را به زور می کشید و با قدم های سسنگین تادم آسانسور رفت. با هیچ کس حرف نزد و نگاهش را قایم کرد. خانم همسایه قرآن توی دستش را بوسید و آهی کشید و طبقه هفت را زد و گفت: «یدی خانم، نجیبه عاقبت بعد این همه چشم انتظار نرفت حج، پولش را داد یکی از مستاجر های همین جانا برای دخترش جهاز بخرد...» بهتم زد و سکوت کردم. گفتم مطمئنی، نجیبه امسال حاجی نمی شود...

رد شده و رد داده!

سرعت گیر

NARRATIVE

۶۰



عبدالله مقدمی

روزنامه نگار

فقط یک راننده ایرانی است که بعد از انحراف از جاده و انهدام کلی گاردریل و دهک کنار جاده و درخت و لانه کلاغ های ساکن منطقه، از خودرو بیرون می آید و همان طور که کمر بندش را محکم می کند، می گوید: «اگر جمعش نکرده بودم مرده بودیم ها!» نمی دانم چطور شد که با خواندن مصاحبه یکی از مسئولان عزیز، یاد این لطیفه بی مزه افتادم. حالا چرا بی مزه؟ اگر متن مصاحبه را بخوانید متوجه می شوید که جوک ما در برابر آن چقدر خنک و مزخرف است. ایشان فرموده اند: «از شوک های مهم عبور کردیم و در شرایط باثبات قرار گرفته ایم.»

اگر چه حال مان بد جور بد شد فشار از درصدش افزون ز صد شد ولی مسئول مان خندید و باری... خدا را شکر اواز شوک رد شد البته الان ممکن است زیر لب یا حتی توی دل تان مختصر غرغری کنید و بگویید: «چه می گویی پدر جان؟ اگر فقط روزی یک بار به سوپری محل تان سر بزنی، می بینی که سریال گرانی ها تازه به چاهای هیجان انگیزش رسیده است. اصلا ما اگر روزی سه بار شوک درمائی نمی شدیم که همان روز اول قلب مان از کار می افتاد و خلاص که!» اولاً توجه داشته باشید که اگر توی دل تان هم با خودتان حرف بزنید، آن هایی که باید

بفهمند چه می گویید، می فهمند، ثانیاً شما که با کمک همین «شوک» ها زنده مانده اید و قلب تان مثل ساعت سوئیسی کار می کند، چرا ناشکری می کنید؟ ثالثاً چرا به حرف این بنسده خدا توجه نمی کنید؟ ایشان که نگفته شما از شوک رد شده اید، گفته «ما» رد شده ایم. آن «ما» ایشان با این «ما» تومنی هفت صنار توفیر دارد. اصلاً چرا خون خودتان را کثیف می کنید و هی می گوید: «جان همه بستگان سببی و نسبی ات فقط برو بین تو همین یک هفته قیمت چایی چند برابر شده.» خب اولاً چایی نخورید که برای همه جای تان ضرر دارد، مخصوصاً جیب تان. ثانیاً شما هم راه

بفیتید و با هر کس که دل تان خواست مصاحبه کنید و بگویید: «از شوک های مهمی رد نشدیم!» توی توفان، رفته پر بادیم ما بی خیال مان شو، افتادیم ما تو اگر چه رد شدی از شوک، لیک آخرش در شوک رد دادیم ما حالا البته که ما می دونیم همه کاسه کوزه ها را هم نباید سر این معاون اول بیچاره و بقیه رفقای دولتی اش بشکونیم. کیه که ندونه دولت این روزها از چپ و راست داره می خوره؟ ما هم که ضعیف کشی توی مرامون نفوذ کرده، گفتیم تا دعوا داغه، یه مشتی هم ما ببرونیم. کی به کیه؟!



مسعود مشایخی

جوشکار و دانش اموخته جامعه شناسی



لحظه درنگ

از فرط سرما گوشه های کز کرده بود، روی صندلی؛ توی خودش مچاله شده بود و دریچه های کولر را مستقیم تنظیم کرده بود روی خودش از اذیت، گذشته بود و یاد داشت عذابش می داد. به خودش تکانی داد و به لابی رفت که باد کمتری بخورد. عصر پنجشنبه بود و ساختمان در حال ساخت ما به حالت نیمه تعطیل درآمده بود. از شدت گرمای بیرون، پناه آورده بود به دفتر ساختمان، در معدود ساعت هایی که دفتر خلوت بود. نه از منشی خبری بود و نه از آقامهدی؛ کارفرمای ساختمان. هوا آن قدر گرم شده که اکثر آدم های شهر به مناطق کوهستانی اطراف شهر پناه برده بودند. برای خودش چایی ریخت؛ یک چایی سیاه و کهنه دم. همین هم غنیمت بود. این بار می توانست بدون غُرزدن های آقامهدی چایی اش را بخورد. احساس می کرد همه انرژی اش تخلیه شده. از صبح در گرمای وسط تابستان مشغول کار بود؛ بی وقفه و بدون استراحت، اما حالا جای خوبی برای استراحت پیدا کرده بود. جایی خنک و خلوت برای فکر کردن به خودش، به آینده اش. چای تلخ و نیمه گرمش را هورت کشید. داشت به این فکر می کرد چقدر خوب می شد اگر شغل راحت تری داشت؛ مثل الان جلو باد کولر بود و از گرماداران. لباس هایش همیشه تمیز بودند و مجبور نبود هر روز به خاطر عرق ریختن و بوی بد لباس هایش، آن ها را بشوید و به حمام برود. بعد از اتمام کار هم می نشست جلو ماشین کولر دارش و تا خانه هم گرما نمی خورد... محیط دفتر، کوچک بود و سرما داشت عذابش می داد. طاقت آنجا ماندن نداشت. از دفتر کار گاه بیرون آمد و روی پله جلو آن نشست. کمی یخ بدنش آب رفت. خیلی وقت بود که آن قدر از توی گرما ماندن لذت نبرده بود. کم کم افکار و آرزوهایی که در هوای خنک داشت را به چالش می کشید. به این فکر کرد که کار الانش را دوست دارد خلق کردن یک سازه و روح بخشدین به آن حجم خشتی و سیمانی را دوست دارد و خوشحال کردن صاحب آن، برایش لذت بخش است. به خصوص حالا که در کارش آبدیده و باتجربه شده بود، بیشتر از انجام کارهای جدید لذت می بُرد و با آن پول درمی آورد و اصلاً محتاج هیچ کس نیست. حتی به ماشین وانت بار دست چندمش هم فکر کرد. پیش خودش گفت ماشین با اینکه کولر ندارد، اما با آن می شود یک عالمه کار انجام داد؛ این ماشین به همه خبر می رساند. هوای دم کرده غروب، او را به خودش آورد. از جایش بلند شد و از کار گاه که الان دیگر کسی آنجا نبود خارج شد. شاید او هم از فرط گرمایه کوهستان های اطراف پناه ببرد. وقتی می رفت یاد جمله پشت کامیون همسایه شان موسی افتاد. «روز گارم برخلاف آرزوهایم گذشت»



بحث داغ شبکه های اجتماعی ماجرای مهاجرت مزدک!

#هشتک



صدرا محقق

روزنامه نگار

در روزهای گذشته انتشار خبر مهاجرت «مزدک میرزایی» گزارشگر و مجری معروف ورزشی و احتمال همکاری او با یکی از شبکه های ماهوارهای، موجی از واکنش ها را داشته است، اظهار نظرهای مختلف موافقان و مخالفان این اقدام مجری مشهور و انتقادات تند و تیز به سیاست های اخیر صداوسیما که موجب کنار رفتن برخی از چهره های تلویزیونی شده است، حالا ماجرای مهاجرت مزدک میرزایی را به بحث داغ شبکه های اجتماعی تبدیل کرده است. «مهدی امیرپور»، روزنامه نگار ورزشی نویسن نیز با تشبیه ماجراهای به وجود آمده برای مجری های معروف تلویزیون با شرایط یک خانواده «پدرسالارانه» در خصوص مزدک میرزایی و دیگر مجری های ورزشی، نوشت: «هر خانواده پدرسالارانه یک فرزند شبیه به عادل فردوسی پور دارد که روی اصول می ایستد و زبربار حرف زور نمی رود و... یک فرزند هم شبیه مزدک میرزایی که با دلگیری، قهر می کند، می رود و تا چند روز بعد هم کسی

نمی فهمد...» «پژمان راهبر»، روزنامه نگار ورزشی نویسن که مزدک میرزایی را یک آدم معقول و معمولی توصیف می کند، در این باره نوشت: «مزدک میرزایی یک پسر خوب، یک گزارشگر خوب و یک فوتبالی تیر و قدیمی بود. یک آدم معمولی و معقول. فکر کنید سال های سال مسابقه پیامکی نود را اجرا کرد. مثل یک همکار، فارغ از اینکه از هر نظر این کار برایش کوچک بود. دوربین دزد نبودن چیز کمی نیست. سرش سلامت و بابت رفتنش حیف.» در این راستا کاربری به نام «جمیل رضایی» نیز نقل قولی از امیر تاجیک، مدیر سابق شبکه مستند منتشر کرد: «هن فکر می کنم که مدیران ما باید سعه صدر داشته باشند و به نیروهای رسانه که سرمایه اصلی شبکه ها هستند فضای کاری در شان شان را بدهند. الان بحث این نیست که فلان نیرو به خاطر کم کاری از یک شبکه حذف شده، بحث برسر تنگ تر شدن حلقه استفاده از افرادی است که می توانند برای رسانه مفید واقع شوند. ما باید با آرزشی که برای سرمایه های رسانه قائل می شویم، از هدر رفت آن ها جلوگیری کنیم. پیوستن آقای میرزایی به یک شبکه معاند به

هیچ وجه قابل قبول نیست، لکن اینکه وی را متهم صرف بدانیم و همه تقصیرها را گردن وی بیندازیم، کار درستی نیست.» کاربری به نام «جواد» نیز از خاطر آتش با گزارش های مزدک میرزایی گفت و در این باره نوشت: «مزدک برای هم سن های من به نوستالژی، حیف شد واقعا، چقدر خاطره داشتیم با صداش، چه بازی هایی که با گزارشگری اون اشک ریختیم و چه یادهایی که با توی دروازه گفتنش، از شدت خوشحالی کشیدیم...» کاربر دیگری به نام «حمید» نیز در مورد دلیل رفتن مزدک میرزایی، نوشت: «واقعا چرا باید یکی مثل مزدک قهر کنه و از کشور بره، من تا یادامه جام ها و مسابقات مهم فوتبال رو می دانم به اون گزارش کنه و همیشه هم حضور داشته، ما جای اون نیستیم و دلایلش رو نمی دونیم، ولی من مطمئنم از این انتخاب پشیمون میشه.» یکی دیگر از کاربران به نام «مسعود» نیز در این رابطه نوشت: «می دونیم واقعا چی شد که رفت، ولی جایی که برای رفتن انتخاب کرده قطعا اشتباهه، کاش می گفت مشکل رو و فرصت می شد که هر چی هست همین جا تو کشور

atiyehnoweekly.ir

هر هفته می توانید آتیه نو را آنلاین بخوانید